



## Could it be that the Burden of Proof is not on Theist?

### ARTICLE INFO

#### Article Type

Original Research

#### Authors

##### Ghadiri H.\*

Department of Philosophy and Logic, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

##### Vahabi S.K.

Department of Islamic Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Tehran Tehran, Iran

#### How to cite this article

Ghadiri H, Vahabi S.K. Could it be that the Burden of Proof is not on Theist?. *Philosophical Thought*. 2021;1(1):47-59.

### ABSTRACT

In his classic paper on the philosophy of religion entitled 'The Presumption of Atheism', Antony Flew, relying on a traditional legal rule, extracts a methodological rule according to which the burden of proof in the problem of God's existence is non-restrictedly on the Theist. Here we argue that from another legal rule in Islamic jurisprudence, we can extract another methodological rule that, in contrast to Flew's rule, is context-dependent; so, applying this new rule, we can imagine that in some situations, the burden of proof would be on atheist. Since there are some historical evidence for the relationship or even identification of that traditional rule and this Islamic rule, it could be concluded that Flew's rules, too, should be context-dependence. Hence, his non-restricted claim about the burden of proof in the problem of God's existence will be rejected.

**Keywords** Antony Flew; The Presumption of Atheism; Bayyinah Rule; Theism; Atheism

### CITATION LINKS

[Al-Bayhaqiyy AIH; 2003] The Great Traditions (Al-Sunan al-Kubrā) [Al-Hillī JH; 1998] Paths of Islam in The Issues of Halal and Haram (Sharāi al-Islām fi Masāil al-Ḥalāl wa al-Ḥarām) [Al-Ḥusaynī al-Ḥāirī SK; 1994] Judiciary in Islamic Jurisprudence (Al-Qaḍā fi al-Fiqh al-Islāmī) [Al-Ḥusaynī al-Marāghī MAF; 1996] The Titles (Al-Anawīn) [Al-Kulaynī MY; 1987] Al-Kāfi [Al-Mūsawī al-Khūī AQ; 2001] The Foundations of Al-Minhaj's Complement (Mabānī Takmilat al-Minhāj) [Al-Rāfiī AKM; 1996] The Great Commentary (Al-Azīz Sharḥ al-Wajīz al-Marūf bi-l-Sharḥ al-kabīr al-ilmiyya) [Al-Sanhūrī AR; 1968] The Medium on Commenting on The New Civil Law (Al-Wasīṭ fi Sharḥ al-Qānūn al-Madanī al-Jadīd) [Al-Tirmidhī Mī; 1998] Al-Tirmidhī 's Traditions (Sunan al-Tirmidhī) [Āshtiyānī MḤ; 2004] The Book of Judiciary (Kitāb al-Qaḍā) [Bahrami Ahmadi H; 2011] Jurisprudential rules (Al-Qawāid al-Fiqhiyyah) [Bujnardi SMḤ; 1998] Jurisprudential rules (Al-Qawāid al-Fiqhiyyah) [Burgess-Jackson K; 2018] Rethinking the presumption of atheism [Flew A; 1972] The presumption of atheism [Ibn Bābowyah MA; 1992] The Book for Who a Jurisprudent Is Not in His Presence (Man Lā Yahḍuruhū al-Faqīh) [Khomeini SR; 2013] Edition of al-Wasīla (Taḥrīr al-Wasīla) [Moḥaqeq Damad SM; 1986] Jurisprudential rules (Al-Qawāid al-Fiqhiyyah) [Najmabadi A; 2000] The Book of Judiciary (Kitāb al-Qaḍā) [Rashti H; 1981] The Book of Judiciary (Kitāb al-Qaḍā) [Riyād A; 2015] The Authority of Confidence (Ḥujjiyyat al-Iṭminān) [Shalkowski SA; 1989] Atheological apologetics [Subḥānī Tabrīzī J; 1997] The System of Judiciary and Testifying in The Noble Islamic Law (Niẓām al-Qaḍā wa-l-Shahāda fi al-Sharīa al-Īslāmiyya al-Gharrā) [Taylor C; 2007] A secular age

#### \*Correspondence

Address: No. 4, Maharat Dead End, Enqelab Street, Tehran, Iran.  
Phone: +98 (21) 66417022  
Fax: -  
hamed.ghadiri@modares.ac.ir

#### Article History

Received: June 02, 2020  
Accepted: June 21, 2020  
ePublished: January 19, 2021

## آیا ممکن است بار استدلال بر دوش خدا باور نباشد؟

حامد قدیری\*

گروه حکمت، فلسفه و منطق، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

سیدکیوان وهابی

گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

## چکیده

آنتونی فلو در یکی از مقاله‌های کلاسیک فلسفه دین با عنوان «فرض نا-خدا باوری»، با استخراج یک قاعده روش‌شناختی از یک اصل حقوقی، ادعا می‌کند که در مسئله وجود خدا، بار استدلال مطلقاً بر دوش خدا باور است. در این مقاله، استدلال می‌شود که می‌توان با تکیه به قاعده بینه در سنت فقهی-حقوقی اسلام، یک قاعده روش‌شناختی شبیه قاعده فلو استخراج کرد با این تفاوت که برخلاف قاعده فلو، بافشارمند است؛ به این معنی که در برخی حالات، بار استدلال را روی دوش نا-خدا باور می‌گذارد و فرض نا-خدا باوری را نفی می‌کند. از آنجا که طبق نظر برخی محققان، قاعده بینه امری فراتر از حقوق و فقه اسلامی است و رابطه وثیقی با همان اصل مورد نظر فلو دارد، می‌توان بافشارمندی آن را به اصل مورد نظر فلو و در نتیجه، قاعده روش‌شناختی او تسری داد که همین نتیجه می‌تواند نقضی بر مدعای مطلق فلو باشد.

کلیدواژه‌گان: آنتونی فلو، فرض نا-خدا باوری، قاعده بینه، خدا باوری، خدا نا باوری

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۰۱

تاریخ انتشار: ۱۳۹۹/۱۰/۳۰

\*نویسنده مسئول: hamed.ghadiri@modares.ac.ir

آدرس مکاتبه: تهران، خیابان انقلاب، بن‌بست مهارت، پلاک ۴

تلفن: ۰۲۱۶۶۴۱۷۰۲۲؛ فکس: -

## مقدمه

آنتونی فلو در یکی از مقاله‌های کلاسیک فلسفه دین با عنوان «فرض نا-خدا باوری» [Flew, 1972] گام‌های مهمی در باب معرکه ناظر به وجود خدا برمی‌دارد. او ابتدا "نا-خدا باور" (A-Theist) را کسی معرفی می‌کند که در مقام انکار موضع خدا باوری است و از این رو، ترجیح می‌دهد که او را نا-خدا باور بخوانیم. سپس از این اصل حقوقی که «در دعوای حقوقی، بار استدلال بر دوش کسی است که تصدیق می‌کند نه منکر» یک قاعده روش‌شناختی استخراج می‌کند که طبق آن، «در بحث‌های معرفتی، بار استدلال روی دوش کسی است که تصدیق می‌کند، نه منکر.» سپس نتیجه می‌گیرد که در نزاع بر سر وجود خدا، بار استدلال مطلقاً بر دوش خدا باور است. مقاله حاضر در مقام نقض این فرض نا-خدا باوری است.

در سنت فقهی-حقوقی اسلام، قاعده‌ای با عنوان قاعده بینه مطرح شده که شباهت زیادی به اصل حقوقی مورد نظر فلو دارد. این قاعده از این قرار است: «البینة علی المدعی والیمین علی من أنکر: استدلال آوری بر عهده مدعی است و قسم بر دوش منکر.» در سنت‌های حقوقی اسلامی-عربی بحث‌های مفصلی در باب نحوه تشخیص مدعی شکل گرفته که عمدتاً نشان می‌دهند این مقوله بافشارمند است. ما در این مقاله، درست مانند فلو، تلاش می‌کنیم از این قاعده فقهی-حقوقی یک قاعده روش‌شناختی استخراج می‌کنیم. اما نشان خواهیم داد که به سبب همان بحث‌هایی که حول قاعده بینه شکل گرفته، قاعده روش‌شناختی بینه، برخلاف قاعده روش‌شناختی فلو، مطلق نیست و برای تعیین بار استدلال به بافتار نزاع توجه دارد. بنابراین، می‌توانیم حالت‌هایی را تصور کنیم که بر اساس این قاعده روش‌شناختی، بار استدلال بر دوش خدا باور نباشد. ما برای نشان دادن این حالت‌ها به بحث تیلور درباره انگاره اجتماعی پیشامدرن متوسل خواهیم شد و نشان خواهیم داد که چنین حالت‌هایی نه تنها قابل تصور بلکه در دوره‌هایی تحقق یافته است. البته در نگاه نخست، به نظر می‌رسد که ما با دو قاعده

روش‌شناختی مختلف مواجه‌ایم که مقتضای آنها تفاوت‌هایی با هم دارند. اما با تکیه به برخی شواهد تاریخی و حقوقی می‌توان مدعی شد که قاعده فقهی-حقوقی بینه پیوند وثیقی با اصل حقوقی مورد نظر فلو دارد؛ از این رو، بی‌راه نخواهد بود که معتقد شویم بحث‌های ناظر بر نحوه تشخیص مدعی، عیناً در اصل حقوقی مورد نظر فلو هم جریان داشته باشد. در این صورت، ادعای فلو (مبنی بر اینکه بر پایه اصل حقوقی یادشده می‌توان قاعده‌ای استنتاج کرد که بار استدلال را مطلقاً روی دوش خداپاور بگذارد) مخدوش خواهد شد.

برای نیل به این هدف، چهار گام اصلی را طی می‌کنیم. در گام نخست، تقریری اجمالی از رأی فلو درباب فرض نا-خداپاوری ارائه می‌کنیم. در گام دوم، قاعده فقهی-حقوقی بینه را معرفی کرده و قاعده روش‌شناختی بینه را از آن استخراج می‌کنیم و نشان می‌دهیم که تعیین بار استدلال در این قاعده بافتارمند است. در گام سوم، بر اساس قاعده روش‌شناختی بینه به بررسی نزاع بر سر وجود خدا می‌پردازیم و با تکیه به روایت فلسفی چارلز تیلور از انگاره اجتماعی پیشامدرن، نشان می‌دهیم که حالاتی قابل تصور (یا حتی تحقق‌یافته) هستند که در آنها مقتضای قاعده روش‌شناختی بینه بار استدلال را روی دوش نا-خداپاور می‌اندازد و بدین ترتیب فرض نا-خداپاوری بنا بر این قاعده مخدوش می‌گردد. نهایتاً در گام چهارم نشان می‌دهیم که هر چند ظاهراً این دو قاعده روش‌شناختی متفاوت‌اند، اما از آنجا که قاعده فقهی-حقوقی بینه نسبت وثیقی با اصل حقوقی مورد نظر فلو دارد، می‌توان نتیجه یادشده را خدشه‌ای بر رأی فلو دانست.

## اجمالی از رأی فلو

آنتونی فلو در یکی از مقاله‌های کلاسیک فلسفه دین با عنوان «فرض نا-خداپاوری» [Flew, 1972] گام‌های مهمی درباب معرکه ناظر به وجود خدا برمی‌دارد. به‌طور کلی می‌توان مفاد سخن او را -تا آنجا که به مقاله فعلی مربوط است- در سه گام زیر گنجانند:

اولاً فلو برپایه ریشه واژه A-Theist بازتعریفی از مفهوم «خداپاوری» ارائه می‌کند. فلو معتقد است که در نظر او، خداپاوری (A-Theist) فردی نیست که ایجاباً تصدیق می‌کند که خدا وجود ندارد [خداپاوری ایجابی] بلکه فردی است که منکر خداپاوری است [خداپاوری سلبی]. بدین ترتیب، خداپاوری سلبی در مقام انکار باور دیگری قرار می‌گیرد و تسامحاً می‌توان گفت که باور ایجابی‌ای از خود ابراز نمی‌کند. در زبان فارسی، می‌توان تفاوت میان این دو را با واژه‌های نا-خداپاور (خداپاوری سلبی) و خداپاوری (خداپاوری ایجابی) نشان داد. از اینجا به بعد، برای اشاره به این نکته از واژه «نا-خداپاور» استفاده می‌کنیم.

ثانیاً با تکیه به فرض بی‌گناهی<sup>۱</sup> در نظام قضایی انگلستان تلاش می‌کند یک قاعده روش‌شناختی برای بحث درباب وجود خدا استنتاج کند. تقریر فلو از اصل حقوقی مورد نظرش از این قرار است:

اصل حقوقی فلو: در دعوای حقوقی، بار استدلال بر دوش کسی است که تصدیق می‌کند نه مُنکر.<sup>۲</sup>

این اصل قدمتی بسیار دارد و در خلاصه<sup>۳</sup> ژوستینیان آمده است.<sup>۴</sup> فلو معتقد است که هر چند اصل یادشده یک اصل حقوقی است، اما می‌توان از آن در مباحث معرفتی، به‌عنوان یک قاعده روش‌شناختی برای تعیین بار استدلال استفاده کرد:<sup>۵</sup>

قاعده روش‌شناختی فلو: در بحث معرفتی، بار استدلال بر دوش کسی است که تصدیق می‌کند نه مُنکر.

ثالثاً ادعا می‌کند که اگر نا-خداباوری را در نظر داشته باشیم و همچنین این قاعده روش‌شناختی را بپذیریم، آن‌گاه می‌توانیم بگوییم که «نزاع درباب وجود خدا می‌بایست از فرض نا-خداباوری آغاز شود و بر عهده خدایان است که وجود خدا را اثبات کند.» به عبارت دیگر، خدایان کسی است که در مقام تأیید وجود خدا است و نا-خدایان در مقام انکار رأی خدایان؛ از این رو، طبق قاعده روش‌شناختی یادشده بار استدلال روی دوش خدایان قرار می‌گیرد و نا-خدایان از آن لحاظ که در مقام مُنکر قرار گرفته، از حیث روش‌شناختی مسئولیتی برای ارائه استدلال ندارد.

از مواضع متعددی می‌توان با استدلال فلو در این مقاله مواجه شد. مثلاً قابل تصور است که کسی «منکر» انگاشتن نا-خدایان را به چالش بکشد و مدعی شود که نا-خدایان نیز در مقام طرح ادعایی است که باید به نفع آن استدلالی بیاورد. همچنین ممکن است کسی شؤن بحث روش‌شناختی و بحث حقوقی را چنان متفاوت بداند که استخراج قاعده روش‌شناختی از اصل حقوقی را نفی کند.<sup>۱</sup> فارغ از اینکه این دو نقد موجه‌اند یا نه، در مقاله حاضر به آنها نمی‌پردازیم و فرض می‌گیریم که اولاً می‌توانیم نا-خدایان را مُنکر خدایان قلمداد کنیم و ثانیاً می‌توانیم از این اصل حقوقی و اصل‌های مشابه آن قواعدی در حوزه روش‌شناختی استخراج کنیم.

با این اوصاف، پرسش اساسی مقاله حاضر این است که آیا می‌توانیم قاعده‌ای روش‌شناختی به سبک و سیاق قاعده فلو تأسیس کنیم که بر اساس آن بار استدلال -دست‌کم در برخی حالات- بر دوش خدایان نباشد؟ در این راستا، سراغ قاعده بینه در مباحث فقهی-حقوقی می‌رویم و با بررسی امکان استخراج قاعده روش‌شناختی از آن، در مقام پاسخ به این پرسش برخوایم آمد.

## قاعده بینه به‌مثابه قاعده روش‌شناختی

### معرفی قاعده

قاعده بینه یکی از قواعد رایج در فقه و حقوق اسلامی است که معمولاً با این عبارت به آن ارجاع داده می‌شود: «البینه علی المدعی والیمین علی من أنکر». مسائل مستفاد از این قاعده بسیار زیاد است، اما آنچه مورد نظر ما است و در ادامه مفصل از آن سخن می‌گوییم، این است که در اختلافات حقوقی، بار اثبات بر عهده مدعی است و طرف مقابل (یعنی مُنکر) در حوزه دلیل‌آوری وظیفه‌ای بر عهده ندارد.

منشأ اصلی اعتبار این قاعده در فقه اسلامی روایتی نبوی است که «البینه علی المدعی والیمین علی من أنکر» که البته در کتب حدیثی متن «البینه علی المدعی والیمین علی المدعی» شهرت بیشتری دارد [Al-Kulaynī, 1987: 361; Ibn Bābowyah, 1992: 32; Al-Tirmidhī, 1998: 19; Al-Bayhaqqīy, 2003: 427]. با این حال، بسیاری از فقیهان بر ابتدای این قاعده بر بنای عقلاً تأکید کرده‌اند و آن را امری عقلایی شمرده‌اند [Rashti, 1981: 286; Āshtiyānī, 2004: 243] فراتر از آن برخی فقیهان تصریح کرده‌اند که این قاعده امری فطری است و مختص به حقوق اسلامی نیست [Subhānī Tabrīzī, 1997: 46]. بدین ترتیب می‌توان گفت که به سبب مبنای عقلایی این قاعده می‌توان آن را فراتر از فقه و حقوق اسلامی دانست.

## اقوالی درباب تشخیص مدعی

قاعده بینه از جهات مختلفی مورد بحث قرار گرفته است، اما مهم‌ترین بحث فقیهان درباب این قاعده به نحوه تعیین «مدعی» برمی‌گردد. در واقع مسئله اصلی در اینجا آن است که در اختلاف نظرهای حقوقی، «مدعی» کیست تا متحمل بار استدلال شود. اجمالاً نظر فقها و متخصصان حقوق اسلامی بر این است که ملاک عرف است و باید دید که عرف در این نزاع‌ها چه کسی را مدعی می‌داند. اما در پاسخ به اینکه عرف چه کسی را مدعی می‌داند، اقوالی شکل گرفته است:

قول نخست: مدعی کسی است که لو تَرَک الدعوی تُرک؛ به این معنی که مدعی فردی است که طرح دعوا کرده است و اگر از دعوا دست بکشد، به حال خود رها می‌شود [Al-Hillī, 1988: 97; Al-Rāfi‘ī, 1996: 153]. البته به این معنا نیست که مورد هیچ گونه مطالبه‌ای قرار نگیرد، زیرا مثلاً اگر بدهکار بگوید، بدهی خود را پرداخت کرده و طلبکار انکار کند، بدهکار مدعی است و «حال او» که به آن رها می‌شود، وضعیت بدهکاری است [Najmabadi, 2000: 425].

قول دوم: مدعی کسی است که خلاف ظاهر سخن می‌گوید یا به بیان دیگر، مدعی امری پنهان است (حلی، همان؛ رافعی همان)؛ مراد از ظاهر در ادبیات فقهی-اصولی دلیلی است که به مدلول خود ظن ایجاد می‌کند. برای مثال، اگر زمان وقوع دو رخداد مجهول باشد و تقدم-تأخر یا همزمانی آن دو تفاوت ایجاد کند، ظاهر این است که همزمان رخ نداده‌اند؛ زیرا اینکه دو واقعه دقیقاً همزمان باشند، بسیار نادر است. برخی از این دلایل، صرفاً به‌خاطر کاشفیت آن از جانب شارع اعتباربخشی شده است که در اصطلاح اماره نامیده می‌شوند. اینکه در اینجا تنها ظواهری معتبرند که به‌طور خاص از جانب شارع به آنها اعتبار داده شده باشد یا اینکه شامل همه ظواهر عرفی می‌شود، محل بحث فقیهان است.

قول سوم: مدعی کسی است که خلاف اصل حرف می‌زند [Al-Husaynī al-Marāghī, 1996: 603]؛ در فقه اسلامی قواعدی وجود دارد که فارغ از کاشفیت، وظیفه عملی را تعیین می‌کنند که به آنها اصل عملی گفته می‌شود. برای مثال مقتضای اصل عملی در مثال پیشین آن است که چون هیچ یک از دو رخداد را نمی‌توان بر دیگری مقدم داشت، مطابق حکم فرض همزمانی رفتار شود. البته بسیاری از فقیهان تذکر داده‌اند که مراد از اصل در تعریف حاضر اعم از اصل و اماره معتبر است.

قول چهارم: مدعی کسی است که خلاف حجت فعلیه سخن می‌گوید [Bujnardi, 1998: 79]؛ مراد از حجت، دلیلی است که استناد به آن و عمل بر اساس آن درست باشد. اما گاه دلیلی که به خودی خود، قابل استناد بوده از آن رو که در تعارض با دلیل قابل استناد دیگری قرار گرفته، حجیتش فعلیت ندارد. از این رو تعریف حاضر، مقید به قید فعلیت است. برای مثال، اصل عدم انتقال ملکیت یک کالا از شخص الف به ب است، اما اگر اقدام به معامله کرده‌اند و سخن در تطابق معامله انجام‌شده با شروط صحت باشد، این قاعده که معامله صورت‌گرفته را باید صحیح به حساب آورد، با اصل عدم انتقال در تعارض است و مانع از فعلیت حجیت آن می‌شود.

قول پنجم: ملاک تشخیص مدعی عُرف یا رای عقلا است و هیچ معیار دیگری نمی‌تواند تشخیص عرفی را تمام و کمال مدل کند [Khomeini, 2013: 439; Al-Mūsawī al-Khū‘ī, 2001: 51]. به‌نظر می‌رسد این تعریف، در برابر تعریف دوم و سوم و برای رهایی از مسئله تعارض اصل و ظاهر ارائه شده است. بدین ترتیب

مفاد این قول آن است که باید به همان تشخیص عرف بسنده کنیم و در پی تحلیل مفهومی آن بر اساس مفاهیمی دیگر نباشیم.

### بحثی در جمع بین اقوال

به نظر می‌رسد که می‌توان تعاریف مختلفی که برای مدعی ذکر شد را به «مخالفت با حجت فعلیه» بازگرداند؛ زیرا در تعریف اول که مدعی «من لو ترک ترک» است، معنای «به حال خود گذاشتن مدعی»، چنان که گفته شده، آن است که با او به مقتضای قاعده رفتار می‌شود [Rashti, 1981: 93] و در واقع دیگر دعوا و مدعی و منکری باقی نمی‌ماند [Moḥaqeq Damad, 1986: 109]. به بیان دیگر مطابق وضعیت پیش از اقامه دعوی و مطابق با حجت فعلیه در آن شرایط رفتار می‌شود. همچنین در تعریف سوم که مدعی را با مخالفت با اصل می‌شناسیم، مراد تنها اصول عملیه نیست و امارات معتبره شارع را نیز دربرمی‌گیرد. بدین ترتیب بحث بر سر این تعریف و تعریف دوم (مخالفت با ظاهر) به این برمی‌گردد که آیا این موارد حجیت فعلی دارند یا نه؟ بنابراین این دو تعریف نیز به حجیت فعلیه برمی‌گردند. همچنین در تعاریف دیگر که برای تشخیص مدعی به عرف یا عقلا رجوع می‌شوند نیز چنین رجوعی به معنای رجوع به قواعد اولیه عرفی در مسئله است؛ به این بیان که این قواعد در دستگاه عرفی حجیت دارند ولی قائل معتقد است که حجیت آنها در دستگاه فقهی نیز پذیرفته شده است. بدین ترتیب، در اینجا هم عرف و عقلا از آن حیث که حجیت فعلیه دارند، مناط تشخیص مدعی قرار می‌گیرند. با این حساب، می‌توان بحث در اقوال مربوط به تعریف مدعی را این‌طور جمع‌بندی کرد که مدعی کسی است که قول او مخالف با حجت فعلیه است.

اما حجیت ذیل دستگاهی معین می‌شود که استناد و استدلال در آن صورت می‌گیرد؛ یعنی ممکن است در یک مسئله، در دو دستگاه استدلالی متفاوت، دو امر متفاوت به‌عنوان دلیل پذیرفته شود که نتیجه‌شان با هم متفاوت باشد [Al-Ḥusaynī al-Ḥā'irī, 1994: 258]. بنابراین، این سوال قابل طرح است که وقتی در این مسئله از حجت فعلیه سخن می‌گوییم، مرادمان حجیت آن در کدام دستگاه است؟ پاسخ ما این است که قاعده بینه برخاسته از ارتکاز عقلایی (یعنی شعوری ناخودآگاه که در اذهان تمامی عاقلان رسوخ یافته است) است؛ در نتیجه باید حجت فعلیه در دستگاه عقلایی مدنظر قرار داد. بدین ترتیب، مدعی کسی خواهد بود که قول او مخالف با حجت فعلیه در دستگاه عقلایی است.

حال می‌توان این سوال را پرسید که دستگاه عقلایی چه چیزهایی را حجت فعلیه می‌داند تا مخالفت با آن را ملاک و مناط تشخیص مدعی بدانیم. طبق یکی از اقوال اصولیون معاصر، اطمینان برخاسته از منشأهای عقلایی حجت عقلایی و مبنای سایر حجج است [Riyāḍ, 2015: 109]. توضیح این قول آن است که اطمینان به یک گزاره عبارت است از وضعیتی در نفس آدمی که احتمال کذب را چنان ناچیز می‌پندارد که آن را هیچ می‌انگارد و به آن اعتنا نمی‌کند. اما اطمینان ممکن است از منشأهای غیرعقلایی هم حاصل شود؛ مثلاً ممکن است فرد بیش از حد از منشأهای مردود به اطمینان برسد که در این صورت از منظر عقلا، اطمینان او ناشی از منشأهای غیرعقلایی و در نتیجه رویه او حاکی از نوعی ناهنجاری باشد. ولی عقلا اطمینان برخاسته از منشأهای عقلایی را قابل اتکا و استناد می‌دانند و حجیت سایر دلایل را به‌نوعی به آن بازمی‌گردانند. بدین ترتیب، از منظر عقلایی اگر در یک دعوای حقوقی، فردی بر خلاف اطمینان برخاسته از منشأهای عقلایی سخن بگوید، «مدعی» تلقی خواهد شد و طبق قاعده بینه، بار استدلال روی دوش او قرار می‌گیرد.

اما اطمینان‌های برخاسته از منشأهای عقلایی لزوماً برای تمامی افراد یکسان نیست. ممکن است منشأهای عقلایی در دسترس افراد به فراخور گروه و جامعه و فرهنگ تغییر کند. بدین ترتیب، ممکن است یک ادعا در یک جامعه و فرهنگ خلاف اطمینان برخاسته از منشأهای عقلایی باشد و در جایی دیگر، چنین نباشد. بدین ترتیب، اگر «مدعی» را مخالف اطمینان برخاسته از منشأهای عقلایی می‌دانیم و اگر ممکن است که منشأهای عقلایی در بافتارهای مختلف متفاوت باشد، پس می‌توان نتیجه گرفت که تعیین مدعی امری بافتارمند<sup>۶</sup> است؛ به این معنی که ابتدا باید مشخص کنیم در بافتاری که دعوا در آن مطرح شده، چه منشأهایی عقلایی تلقی می‌شوند و این منشأها به چه اطمینان‌هایی منجر می‌شوند و کدام یک از اطراف دعوا سخنی مخالف این اطمینان‌ها مطرح کرده است.

### استخراج قاعده روش‌شناختی

حال که با جزئیاتی درباب قاعده بینه آشنا شدیم، می‌توانیم همان گامی را برداریم که فلو برداشته بود؛ یعنی از یک اصل یا قاعده حقوقی (و فقهی) به یک قاعده روش‌شناختی برسیم. در اینجا فرض را بر این گذاشته‌ایم که برداشتن چنین گامی بدون مشکل است؛ چرا که اگر امکان برداشتن آن وجود نداشته باشد، به طریق اولی نقدی بر فلو خواهد بود و اگر در مورد فلو ممکن است، پس در اینجا هم ممکن خواهد بود. با این حساب، می‌توان از قاعده فقهی-حقوقی بینه این قاعده روش‌شناختی را استخراج کرد:

قاعده روش‌شناختی بینه: در بحث معرفتی، بار استدلال بر دوش مدعی (یعنی صاحب ادعای خلاف اطمینان ناشی از منشأهای عقلایی) است.

همچنین دیدیم که فلو از قاعده روش‌شناختی خود این فرض را استخراج کرد که:

فرض نا-خدا‌باوری: در نزاع درباب وجود خدا می‌بایست از فرض نا-خدا‌باوری آغاز شود و بر عهده خدا‌باور است که وجود خدا را اثبات کند.

آیا قاعده روش‌شناختی بینه فرض نا-خدا‌باوری را تأیید می‌کند؟ در واقع پرسش فعلی این است که آیا نمی‌توان حالتی را تصور کرد که قول خدا‌باور موافق با اطمینان برخاسته از منشأهای عقلایی باشد تا در موضع منکر جای بگیرد و بار استدلال از عهده‌ش برداشته شود؟ در ادامه با استناد به روایتی که چارلز تیلور از انگاره‌های اجتماعی پیشامدرن و مدرن ارائه می‌کند، به این سوال پاسخ می‌دهیم.

### گاهی باری روی دوش خدا‌باور نیست

پیش از پاسخ به پرسش پیش‌گفته باید میان دو پاسخ حداکثری و حداقلی تمییز بگذاریم. پاسخ حداکثری مدعی است که «می‌توان استدلالی آورد که نشان دهد بار استدلال مطلقاً روی دوش خدا‌باور نیست.» اما پاسخ حداقلی موضعی متواضعانه‌تر اتخاذ می‌کند: «می‌توان استدلالی آورد که نشان دهد در برخی موارد بار استدلال روی دوش خدا‌باور نیست.» مقاله حاضر به دو دلیل صرفاً بر همین پاسخ حداقلی تأکید دارد. اولاً به نظر می‌رسد که نمی‌توان با قاعده روش‌شناختی بینه از پاسخ حداکثری پشتیبانی کرد. ثانیاً اساساً نیازی به چنین کاری نیست؛ زیرا فلو مدعی است که از حیث روش‌شناختی، مطلقاً بار استدلال بر دوش خدا‌باور است. بنابراین در مقام معارضه با فلو همین کفایت خواهد کرد که از قاعده‌ای به قوت اصل حقوقی مورد نظر او، قاعده‌ای

روش‌شناختی استخراج کنیم که به مقتضای آن، بتوان برخی از حالات را یافت که در آنها، بار استدلال بر دوش خدایاور نباشد. با این مقدمه می‌توان به سراغ این سوال رفت که آیا ممکن است حالاتی بیابیم که خدایاور در موضع مُنکر قرار بگیرد؟ اجمالاً مدعی ما این است که دست کم چنین حالتی برای جامعه پیشامدرن نه‌تنها قابل تصور است، بلکه محقق هم شده است. مُراد از جامعه پیشامدرن، جامعه‌ای است که وجود خدا در آن مُسلم انگاشته شده و از قضا، در آنجا گزینه نا-خدایاوری به استدلال نیاز دارد.

اما تفصیل این مدعا؛ چارلز تیلور، فیلسوف معاصر، در کتاب عصر سکولار روایتی فلسفی ارائه می‌کند [Taylor, 2007]: از گذار از جامعه پیشامدرن به جامعه مدرن. او برای نشان‌دادن این گذار از مفهوم «انگاره اجتماعی»<sup>۱</sup> استفاده می‌کند:

انگاره اجتماعی امری وسیع‌تر و عمیق‌تر از شماهای فکری‌ای است که افراد به هنگام تأمل درباب واقعیت اجتماعی با آن سروکار دارند. انگاره اجتماعی عبارت است از نحوه انگاشت و تصور مردم عادی از محیط اجتماعی که غالباً به زبان نظری بیان نمی‌شود، بلکه مندرج در تصاویر، قصه‌ها و افسانه‌ها و امثال اینها است [Taylor, 2007: 171-2].

در شرح تعریف تیلور باید گفت که انگاره اجتماعی امری نهفته در اذهان مردم یک اجتماع است؛ به‌گونه‌ای که آن را بدیهی و بی‌نیاز از استدلال می‌انگارند و زندگی روزمره‌شان را بر آن بنا می‌کنند.

تیلور مؤلفه‌هایی برای انگاره اجتماعی پیشامدرن برمی‌شمارد که برخی از آنها از این قرارند: اولاً در این انگاره عاملیت نه‌فقط در انسان بلکه در اشیای کائنات نیز وجود دارد. بدین ترتیب امکان افسون‌شدگی<sup>۲</sup> عالم فراهم است و انسان ماهیتی گشوده و آسیب‌پذیر نسبت به ساحات ناپیدای عالم دارد: ممکن است در معرض فیض الهی قرار بگیرد یا روحش در تسخیر شیاطین باشد [Taylor, 2007: 32-41]. در چنین وضعیتی، «چشم‌انداز انکار خدا نه مأواگزیدن در سنگر انسان [گسسته از ساحت متعالی] بلکه به‌خطر انداختن خود در میانه معرکه نیروها و عاملان متعدد [مثل اجنه و اشباح و جادو و سحر] بدون [حمایت] خداست» [Taylor, 2007: 41].

ثانیاً در این انگاره حیات انسان یک نوع حیات اجتماعی است که سعادت و شقاوت فرد به سعادت و شقاوت اجتماع وابسته است. او در وصف این ویژگی می‌گوید: «مادامی که [در جامعه پیشامدرن] مصلحت عمومی با مناسک، عبادات و وفاداری پیوند خورده باشد، دیگر نمی‌توان خروج از صف مؤمنان را مقوله‌ای دانست که دخلی به دیگران ندارد؛ چه برسد به اینکه فرد بخواهد مقدسات یا آداب و مناسک را هتک حرمت کند. در اینجا انگیزه عمومی فراوانی برای به‌راه‌آوردن او وجود داشت» [Taylor, 2007: 42].

ثالثاً ویژگی دیگر انگاره پیشامدرن آن است که در آنجا انسان ذیل «کائنات»<sup>۳</sup> می‌زیست که در آن همه امور در سلسله مراتب وجود به هم ربط پیدا می‌کردند و تحت تأثیر ساحت متعالی قرار داشتند [Taylor, 2007: 60].

در مقابل، در انگاره مدرن، اولاً عاملیت امور غیرانسانی به‌کلی نفی می‌شود و عالم اصطلاحاً افسون‌زدایی<sup>۴</sup> می‌شود. ثانیاً سعادت و شقاوت به امری فردی تبدیل می‌شود و سرنوشت افراد از یکدیگر گسسته می‌شود. بدین ترتیب، ایمان‌آوری به گزینه‌ای شخصی و بی‌ارتباط به دیگران بدل می‌گردد. ثالثاً انسان نه در کائنات که در «کیهانی»<sup>۵</sup> برساخته از گاز و آتش زندگی می‌کند و دیگر آن سلسله مراتب وجودی که نهایتاً به ساحت متعالی ختم می‌شد، در عالم برقرار نیست.



پیوند این مباحث با مدعی مقاله حاضر آنجاست که تیلور با استناد به تطورات انگاره‌های اجتماعی توضیح می‌دهد که ما از جهان سال ۱۵۰۰ میلادی که حاوی انگاره اجتماعی پیشامدرن بود و بر اساس آن، به خدا امری فراگیر و پیش‌فرض و بی‌اعتقادی امری بعید و غیرقابل‌تصور بوده، به جهان سال ۲۰۰۰ میلادی رسیده‌ایم که در آن، بر اساس انگاره اجتماعی مدرن، بی‌اعتقادی یکی از گزینه‌های جدی بل اصلی‌ترین گزینه پیش روی افراد است [Taylor, 2007: 25]. با این حساب، اگر روایت تیلور از روند سکولارشدن را بپذیریم، می‌توان گفت جوامعی قابل تصور بل محقق‌شده بوده‌اند که باور به خدا در آن «پیش‌فرض» تلقی شده و بی‌اعتقادی گزینه‌ای غیرقابل پذیرش بوده است.

حال فرض کنیم که در چنین جامعه‌ای نزاعی بر سر وجود خدا در گرفته باشد و برای تعیین بار استدلال، به قواعد روش‌شناختی رجوع کنیم. قاعده روش‌شناختی فلو مطلق است و نتیجه می‌دهد که حتی در چنین جامعه‌ای نیز بار استدلال روی دوش خداياور قرار می‌گیرد؛ چه اینکه در اینجا هم خداياور است که قائل به وجود خداست و نا-خداياور سخن او را انکار می‌کند.

اما قاعده روش‌شناختی بینه که تفصیل بیشتری درباب نحوه تشخیص «مدعی» دارد، می‌تواند رأی دیگری در اینجا داشته باشد. گفته شد که نحوه تشخیص مدعی در قاعده روش‌شناختی بینه از این قرار است: اولاً بافتار دعوی معرفتی را پیدا کنیم؛ ثانیاً اطمینان برخاسته از منشأهای عقلایی در آن بافتار را مشخص کنیم؛ ثالثاً ببینیم که قول کدام یک از اطراف دعوا مخالف با اطمینان برخاسته از منشأهای عقلایی در آن بافتار خاص است. اگر این فرآیند را در جامعه پیشامدرن پیاده کنیم، می‌بینیم که در این جامعه، بنا بر انگاره اجتماعی خاص آن، اطمینان برخاسته از منشأهای عقلایی به «وجود خدا» تعلق می‌گیرند. بنابراین، در چنین نزاعی، قول خداياور موافق با اطمینان برخاسته از منشأهای عقلایی است و در نتیجه، در موضع مُنکر قرار می‌گیرد؛ به عبارت دیگر، نا-خدااناباور از آن حیث که موضع لادری‌گرانه‌اش مخالف با اطمینان برخاسته از منشأهای عقلایی است، مدعی تلقی می‌شود و متحمل بار استدلال می‌گردد.

اما چرا مقتضای قاعده روش‌شناختی فلو با مقتضای قاعده روش‌شناختی بینه متفاوت است؟ منشأ این اختلاف در آنجاست که فلو خوانشی مطلق‌انگارانه از نحوه تشخیص مدعی دارد و مطلقاً طرفی را که ادعای وجودی داشته باشد «مدعی» و مطلقاً کسی را که در مقام نفی ادعای وجودی است «مُنکر» می‌داند؛ اما در قاعده روش‌شناختی بینه، تشخیص مدعی امری بافتارمند است و این‌طور نیست که فرد دارای ادعای وجودی، همواره در مقام «مدعی» قرار بگیرد. این نتیجه تا حدی مؤید سخن اسکات شالکوسکی در انتقاد از مدعی فلو است:

دلیلی ندارد که فکر کنیم بار استدلال مطلقاً روی دوش مدافع ادعای وجودی ایجابی است. در عوض، بار استدلال امری حساس به بافتار به‌نظر می‌آید. فرض کنید کسی در بافتار جامعه علمی فعلی‌مان ادعا کند که الکترونی وجود ندارد... واضح است که در سیاق فعلی، کسی که منکر وجود الکترون‌ها است، باید نشان دهد که چگونه می‌توان پدیده‌های مختلف را بدون تمسک به الکترون‌ها تبیین کرد. این نکته در هر موردی که انکار ادعاهای ظاهراً جافتاده علمی یا تجربه معمول صادق است [Shalkowski, 1989: 6-7].

همان‌طور که از رأی شالکوسکی برمی‌آید، مقوله تعیین بار استدلال مقوله‌ای بافتارمند است و نمی‌توان مطلقاً آن را روی دوش مدافع مدعی وجودی گذاشت. در اینجا اقوال و تفصیلات موجود در قاعده بینه نیز اولاً مؤید این نکته‌اند و ثانیاً ابزارهایی برای تشخیص بافتارمند مدعی ارائه می‌کنند.

در مقام جمع‌بندی، به سوالی بازگردیم که در آغاز این بخش مطرح شد: «آیا قاعده روش‌شناختی بینه فرض نا-خداواری را تأیید می‌کند؟ آیا نمی‌توان حالتی را تصور کرد که قول خداواری موافق با اطمینان برخاسته از منشأهای عقلایی باشد تا در موضع منکر جای بگیرد و بار استدلال از عهده‌اش برداشته شود؟» در اینجا با استناد به روایت چارلز تیلور از انگاره‌های اجتماعی پیشامدرن و مدرن نشان دادیم که قاعده روش‌شناختی بینه فرض نا-خداواری را تأیید نمی‌کند و می‌توان حالتی را تصور کرد که قول خداواری موافق با اطمینان برخاسته از منشأهای عقلایی باشد.

### قاعده روش‌شناختی بینه و قاعده روش‌شناختی فلو

بنا بر توضیحات پیش‌گفته، با دو قاعده روبه‌رو هستیم که ظاهراً مبنای متفاوتی با هم دارند؛ یکی از اصل حقوقی مورد نظر فلو (اصل ژوستینیان) نشأت گرفته و دیگری از قاعده بینه در فقه و حقوق اسلامی. بدین ترتیب، از ظاهر امر برمی‌آید که مقتضای هر یک از این قواعد، نمی‌تواند دیگری را از اعتبار ببندد و ابتدای دیگری بر اصل/قاعده حقوقی را زیر سوال ببرد.

اما بنا به نظر برخی محققین، شواهدی در دست است که احتمالاً عبارت قاعده بینه حتی در صدر اسلام و در زمان حیات پیامبر اسلام (ص) نیز از امثال سائره‌ای بوده است که عقب‌پاش به پیش از اسلام می‌رسد [Bahrami Ahmadi, 2011: 117]. بدین ترتیب، هر چند در فقه و حقوق اسلامی منشأ اصلی اعتبار آن حدیث نبوی است، اما می‌توان نتیجه گرفت که حتی در زمان حیات پیامبر اسلام (ص) نیز چیزی شبیه این قاعده در دعاوی حقوقی جریان داشته است. بنابراین، می‌توان گفت که مبنای اعتبار این قاعده چیزی فراتر از آن حدیث نبوی است. مؤید این سخن مدعی بعضی از فقها است که پیش‌تر به آن اشاره کردیم و متضمن این بود که ابتدای این قاعده بر بنای عقلا و امر عقلایی و فراتر از آن بر امر فطری است.

سنهوری [Al-Sanhūrī, 1968]، یکی از حقوق‌دانان تراز معاصر است که مطالعات زیادی در باب نسبت میان قواعد حقوقی قانون کشورهای مختلف انجام داده است. او قاعده بینه را معادل اصل ژوستینیان در حقوق رومی می‌داند [Al-Sanhūrī, 1968: 74]. علاوه بر این، در مقام بحث از نحوه تشخیص مدعی، هیچ تمایزی میان قانون واجد قاعده بینه و قانون واجد اصول منبعث از اصل ژوستینیان قائل نمی‌شود و به‌راحتی آنها را با هم مقایسه می‌کند. همین نشان می‌دهد که از منظر حقوقی، این دو هم‌ریشه بل یکی تلقی می‌شوند. علاوه بر این، هر چند در ترجمه انگلیسی فلو، از عبارت «Assert» استفاده شده، اما در متن لاتین قاعده ژوستینیان، عبارت Dicit<sup>۱۳</sup> به کاررفته که یکی از معانی اصلی آن «ادعاکردن» است؛ به‌ویژه آنکه برخی ترجمه‌های انگلیسی این قاعده از عبارت Claim استفاده کرده‌اند. بنابراین، هر دوی اینها بار استدلال را روی دوش «مدعی» می‌گذارند. همین مؤید دیگری بر قرابت و شباهت محتوایی اصل ژوستینیان و قاعده فقهی-حقوقی بینه است.

بدین ترتیب می‌توان گفت در عرصه حقوق و تاریخ حقوق، مؤیداتی وجود دارد که اولاً نشان می‌دهند که قاعده بینه نسبت وثیقی با اصل حقوقی ژوستینیان دارد و ثانیاً در دعاوی حقوقی، نزاع ناظر بر نحوه تشخیص مدعی را به مباحث نشأت‌گرفته از اصل حقوقی ژوستینیان نیز تسری می‌دهند.

اگر این سخن درست باشد، می‌توان نزاع ناظر بر نحوه تشخیص مدعی را از قاعده روش‌شناختی بینه به قاعده روش‌شناختی فلو نیز تسری داد. در این صورت، می‌توان بافتارمندی نحوه تشخیص مدعی در اصل حقوقی

ژوستینیان و به تبع آن، در قاعده روش‌شناختی ناشی از آن را هم مطرح کرد. اگر قاعده روش‌شناختی منبعت از اصل حقوقی ژوستینیان بافتارمند باشد، آن‌گاه حکم قاطع و مطلق فلو مبنی بر اینکه بار استدلال روی دوش خداپاور است، نقض خواهد شد.

با این اوصاف، می‌توان ادعا را این‌طور خلاصه کرد که مقتضای قاعده روش‌شناختی بینه می‌تواند نافی و معارض سخن فلو باشد به این شرط که بتوانیم نزاع ناظر بر نحوه تشخیص مدعی را بر اصل ژوستینیان و به تبع آن، قاعده روش‌شناختی فلو تسری بدهیم؛ اما این تسری به سبب قرابت‌های محتوایی و تاریخی میان اصل ژوستینیان و قاعده فقهی-حقوقی بینه بسیار معقول به نظر می‌رسد.

اگر بپذیریم که قاعده روش‌شناختی بینه بتواند نقضی بر سخن فلو باشد، آن‌گاه می‌توان بررسی تازه‌ای درباب برخی سخنان فلو در پایان مقاله‌اش انجام داد. او در پایان مقاله خود برخی از اعتراضات احتمالی نسبت به فرض نا-خداپاوری را مطرح می‌کند و به آنها پاسخ می‌دهد. دو مورد از این اعتراضات به مدعای مقاله حاضر مربوط‌اند. فلو از زبان معترض می‌گوید که شاید در یک جامعه خداپاور بهتر باشد که بپرسیم چرا شخصی خداپاور نیست. پاسخ فلو به این اعتراض از این قرار است که ما در مقام تبیین عقاید نیستیم و به این نمی‌پردازیم که چرا مردم عقایدی را پیدا کرده‌اند. بلکه می‌خواهیم به شکل روش‌شناختی نشان دهیم که بار استدلال الاهیاتی روی دوش چه کسی قرار می‌گیرد [Flew, 1972: 38].

این پاسخ از آنجا برمی‌آید که فلو معتقد است که قاعده روش‌شناسی‌اش مطلق است و در همه جوامع بار استدلال را روی دوش خداپاور می‌گذارد. از این رو، معتقد است که حتی اگر در سیاق یک جامعه خاص باور خاصی فراگیر باشد، چون قاعده روش‌شناسی مطلق است، پس همچنان بار استدلال روی دوش خداپاور قرار می‌گیرد. اگر ادعاهای ما در این مقاله درست باشد، می‌توان این پاسخ فلو را به چالش کشید. با توجه به تقریری که از قاعده روش‌شناسی بینه ارائه شد و با تکیه به تفصیلاتی که درباب این قاعده وجود دارد، معلوم می‌شود که خود قاعده روش‌شناسی امری بافتارمند و فاقد اطلاق است. از این رو، برخلاف رأی فلو، اول باید جامعه را مشخص کرد و سپس قاعده روش‌شناختی را بر اساس مقتضیات آن جامعه پیاده کرد.

اعتراض دومی که فلو نقل می‌کند از این قرار است که پژوهش هر فرد از همان موضعی که در آن ایستاده شروع می‌شود. اگر فردی خداپاور باشد، پژوهشش با فرض خداپاوری آغاز می‌شود و نا-خداپاور است که باید حرفش را برای او مستدل کند. فلو از جنبه‌های متعددی به این اعتراض پاسخ می‌دهد اما یکی از آن جنبه‌ها چنین است که اصرار بر فرض نا-خداپاوری به‌عنوان فرض آغازین بحث، صرفاً یک ادعای روش‌شناختی است و نه ادعایی محتوایی [Flew, 1972: 40].

در اینجا هم با تکیه به مباحث پیش‌گفته می‌توان گفت که قاعده روش‌شناختی بینه، مؤید اعتراض دوم است و پاسخ فلو به آن را بی‌اثر می‌کند؛ زیرا نشان می‌دهد که فرد به‌لحاظ روش‌شناختی می‌تواند پژوهشش را از بافتار اجتماعی خود آغاز کند و بار استدلال را روی دوش موضعی بگذارد که در مقام نفی و انکار مبانی انگاره اجتماعی‌اش است.

## نتیجه‌گیری

آنتونی فلو با استخراج یک قاعده روش‌شناختی از یک اصل حقوقی، استدلال می‌کند که در نزاع بر سر وجود خدا، باید از فرض نا-خداپاوری آغاز کنیم؛ چرا که خداپاور در مقام مدعی ایستاده و نا-خداپاور در جایگاه مُنکر. او این فرض را مطلق می‌داند؛ به این معنی که در هر جامعه و فرهنگی قاعده روش‌شناختی حکم می‌کند که در منازعات ناظر بر وجود خدا از فرض نا-خداپاوری آغاز کنیم.

در این مقاله نشان دادیم که اگر استخراج قاعده روش‌شناختی از اصول و قواعد حقوقی جایز باشد، می‌توان از قاعده فقهی-حقوقی بینه هم یک قاعده روش‌شناختی استخراج کرد که اولاً تفصیل و اقوال متعددی درباره نحوه تشخیص مدعی دارد و ثانیاً مقتضای این اقوال آن است که تشخیص مدعی بافتارمند است. در ادامه با استناد به روایت چارلز تیلور از فرآیند سکولارشدن، نشان دادیم که می‌توان جامعه‌ای را تصور کرد که خداپاوری جزء انگاره اجتماعی آن باشد و در آنجا، بنا بر قاعده روش‌شناختی بینه بار استدلال بر دوش نا-خداپاور باشد.

بنابراین، می‌توان گفت که (۱) اگر استخراج قاعده روش‌شناختی از قاعده حقوقی موجه باشد، (۲) اگر استخراج قاعده روش‌شناختی از قاعده بینه موجه باشد، (۳) اگر مدعی را کسی بدانیم که قولش مخالف حجت فعلیه است، (۴) اگر حجت فعلیه را اطمینان ناشی از منشأهای عقلایی بدانیم، (۵) اگر هم‌نوا با تیلور-بپدیریم که در جوامعی مثل جوامع پیشامدرن، خداپاوری گزینه پیش‌فرض بوده و نا-خداپاوری امری بعید و باورنکردنی تلقی می‌شده، آن‌گاه می‌توان حالتی را تصور کرد که خداپاور در موضع منکر می‌نشیند و بار استدلال روی دوش نا-خداپاور قرار می‌گیرد. بدین ترتیب، قاعده روش‌شناختی بینه از فرض نا-خداپاوری حمایت نمی‌کند.

تا اینجا ما با دو قاعده روش‌شناختی مواجه‌ایم که یکی بار استدلال را مطلقاً روی دوش خداپاور می‌گذارد و دیگری بافتارمند است. اما از آنجا که طبق نظر برخی محققان، قاعده بینه پیوند وثیقی با اصل مورد نظر فلو دارد، می‌توان نتیجه گرفت که اختلاف اقوال ناظر بر نحوه تشخیص مدعی در اصل مورد نظر فلو هم جریان دارد؛ بدین ترتیب، می‌توان حالت‌های یادشده را حالاتی دانست که در آنها، یک قاعده روش‌شناختی منشعب از اصل حقوقی ژوستینیان نیز بار استدلال را روی دوش نا-خداپاور می‌گذارد. مقتضای این سخن نقض و خدشه‌ای بر مدعای مطلق فلو است.

**تشکر و قدردانی:** موردی برای گزارش وجود ندارد.

**تاییدیه اخلاقی:** موردی برای گزارش وجود ندارد.

**تعارض منافع:** موردی برای گزارش وجود ندارد.

**سهم نویسندگان:** حامد قدیری (نویسنده اول)، نگارنده/پژوهشگر اصلی (۵۰٪)؛ سیدکیوان وهابی (نویسنده دوم)، نگارنده/پژوهشگر اصلی (۵۰٪).

**منابع مالی:** موردی برای گزارش وجود ندارد.

## منابع

- Al-Bayhaqqiy AIH (2003). The Great Traditions (Al-Sunan al-Kubrā). Volume 10. Beyroot: Dār al-Kutub al-'ilmiyya. [Arabic]
- Al-Ḥillī JH (1988). Paths of Islam in The Issues of Halal and Haram (Sharā'ī' al-Islām fi Masā'il al-Ḥalāl wa al-Ḥarām). Volume 4. Qom: Ismā'īliyān. [Arabic]
- Al-Ḥusaynī al-Hā'irī SK (1994). Judiciary in Islamic Jurisprudence (Al-Qaḍā' fi al-Fiqh al-Islāmī). Qom: Majma' al-Fikr al-Islāmī. [Arabic]
- Al-Ḥusaynī al-Marāghī MAF (1996). The Titles (Al-'Anawīn). Volume 2. Qom: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. [Arabic]

- Al-Kulaynī MY (1987). Al-Kāfi. Volume 7. Tehran: Dār al-Kutub al-Īslāmiyya. [Arabic]
- Al-Mūsawī al-Khū'ī AQ (2001). The Foundations of Al-Minhaj's Complement (Mabānī Takmilat al-Minhājī). Volume 1. Baqdad: Jami' al-Baqdad. [Arabic]
- Al-Rāfi'ī 'AKM (1996). The Great Commentary (Al-'Azīz Sharḥ al-Wajīz al-Marūf bi-l-Sharḥ al-kabīr al-'ilmiyya). Volume 13. Beyroot: Dār al-Kutub al-'ilmiyya. [Arabic]
- Al-Sanhūrī 'AR (1968). The Medium on Commenting on The New Civil Law (Al-Wasīṭ fi Sharḥ al-Qānūn al-Madanī al-Jadīd). Volume 2. Beyroot: Dār al-Nihḍa al-'Arabiyya. [Arabic]
- Al-Tirmidhī M'Ī (1998). Al-Tirmidhī 's Traditions (Sunan al-Tirmidhī). Volume 3. Unknown City: Dār al-Gharb al-Īslāmī. [Arabic]
- Āshtiyānī MḤ (2004). The Book of Judiciary (Kitāb al-Qaḍā'). Volume 2. Unknown City: Zuhayr. [Arabic]
- Bahrami Ahmadi Ḥ (2011). Jurisprudential rules (Al-Qawā'id al-Fiqhiyyah). Volume 1. Tehran: Imam Sadiq University Press. [Persian]
- Bujnardi SMḤ (1998). Jurisprudential rules (Al-Qawā'id al-Fiqhiyyah). Volume 3. Qom: Al-Hādī. [Arabic]
- Burgess-Jackson K (2018). Rethinking the presumption of atheism. International Journal for Philosophy of Religion. 84:93-111.
- Flew A (1972). The presumption of atheism. Canadian Journal of Philosophy. 2(1):29-46.
- Ibn Bābawayh MA (1992). The Book for Who a Jurisprudent Is Not in His Presence (Man Lā Yahḍuruhū al-Faqīh). Volume 2. Qom: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. [Arabic]
- Khomeini SR (2013). Edition of al-Wasīla (Taḥrīr al-Wasīla). Volume 2. Tehran: the Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. [Arabic]
- Moḥaqeq Damad SM (1986). Jurisprudential rules (Al-Qawā'id al-Fiqhiyyah). Volume 3. Tehran: Markaz-i Nashr-i 'Olūm-i Islāmī. [Persian]
- Najmabadi A (2000). The Book of Judiciary (Kitāb al-Qaḍā'). Qom: Mu'assisih-i Ma'ārif-i Islāmī. [Arabic]
- Rashti Ḥ (1981). The Book of Judiciary (Kitāb al-Qaḍā'). Volume 1. Qom: Dār al-Qur'an al-Karīm. [Arabic]
- Riyād A (2015). The Authority of Confidence (Ḥujjiyyat al-Itmi'nān). Dirāsāt 'ilmiyya. 7:85-149. [Arabic]
- Shalkowski SA (1989). Atheological apologetics. American Philosophical Quarterly. 26(1):1-17.
- Subḥānī Tabrizī J (1997). The System of Judiciary and Testifying in The Noble Islamic Law (Niẓām al-Qaḍā' wa-l-Shahāda fi al-Shar'ā al-Īslāmiyya al-Gharrā'). Volume 2. Qom: Mu'assisih-i Imām Ṣadiq. [Arabic]
- Taylor C (2007). A secular age. Cambridge: Harvard University Press.

## پی‌نوشت

<sup>۱</sup> Presumption of innocence

<sup>۲</sup> The onus of proof lies on the man who affirms, not on the man who denies

<sup>۳</sup> Digest

<sup>۴</sup> مفاد اصل حقوقی ژوستینیان از این قرار است:

*Ei incumbit probatio qui dicit, non qui negat*

<sup>۵</sup> گفتنی است که فلو تلاش می‌کند برای قاعده روش‌شناختی یادشده استدلال دیگری نیز ارائه کند. این استدلال اجمالاً از این قرار است که خدایاورد مدعی معرفت است و زمانی باور او معرفت خواهد شد که -علاوه بر صدق- مشتمل بر توجیه و دلیل باشد. از این حیث، خدایاوردی که مدعی معرفت و بالتبع مدعی توجیه است، باید دلیل ارائه کند. در این مقاله، مدعی ما صرفاً بر امکان توجیه این قاعده بر اساس اصل حقوقی است. بنابراین، مدعی مقاله حاضر نسبت به توجیه‌گری دلیل دوم به‌کلی لایشرط است. اما عجالتاً می‌توان گفت که این ادعا نتیجه می‌دهد که هرکس -اعم از خدایاورد و ناخدایاورد- باوری داشته باشد، باید استدلالی به نفع آن ارائه کند؛ در حالی که این نتیجه بسیار عام‌تر و قوی‌تر از آن چیزی است که محل بحث ما است. برای توضیحات بیشتر درباره این انتقاد، بنگرید به: (Burgess-Jackson 2018)

<sup>۶</sup> مشخصاً برجس جکسون مدعی است که فلو استدلالی تمثیلی برای تسری حکم از اصل حقوقی به قاعده روش‌شناسی ارائه کرده، اما تفاوت‌های مهمی میان این دو حوزه وجود دارد که این تسری را مشکل می‌سازد. برای توضیحات بیشتر درباره این انتقاد، بنگرید به: (Burgess-Jackson 2018).

Contest-dependent

Social imaginery

Enchantment

Cosmos

در این سیاق، «کائنات» ترجمه مناسبی برای این کلمه است؛ هر چند بسیاری واژه کیهان را برای آن به‌کار می‌برند.

<sup>۱۱</sup> Disenchantment

<sup>۱۲</sup> Universe

در این سیاق، واژه «کیهان» ترجمه مناسبی برای این کلمه است؛ هر چند برخی واژه کیهان را معادل «Cosmos» می‌نهند.

<sup>۱۳</sup> در زبان لاتین به معنی سخن‌گفتن، اظهارکردن، ادعاکردن و برخی آن را به Claim ترجمه کرده‌اند.